

مقالات و بررسیها، دفتر ۶۲، زمستان ۷۶، ص ۱۶۱ - ۱۷۱

مفاهیم غیر محصل و منطق مایات

تأملی در مقاله «قضیه معدوله و محصله»

احمد فرامرز قراملکی

دانشکده الهیات دانشگاه تهران

چکیده:

نویسنده محترم مقاله «قضیه معدوله و محصله» (مقالات و بررسیها، ۶۱، ص ۸۱ - ۱۰۳) «در صدد اثبات این مدعا است که در کتب منطقی - از ترجمه کتاب ارسطو گرفته تا کتب منطقی اخیر در سه مورد [تقسیم قضیه به معدوله و محصله، تقسیم لفظ به معدول و محصل و گفتگو در باره ملکه و عدم]، در هر سه مورد اشتباه رخ داده است (ص ۸۱). نوشتار حاضر ابتدا با تفکیک شناخت امر واقع از تبیین آن، خطای «اخذ مالیس بعلة علة» را در مقاله یاد شده نشان می دهد، آنگاه با طرح ملاحظات انتقادی گزارش تاریخی نویسنده محترم را ارزیابی کرده و در پایان با ارائه فرضیه ای فرامنطقی^(۱) ابهام موجود در کتب تاریخی در خصوص مسائل سه گانه یاد شده را تبیین می کند.

کلیدواژه ها: غیر محصل، تبیین، منطق مایات، منطق مصادیق.

۱- شناخت امر واقع یا تبیین آن؟

مقاله «قضیه معدوله و محصله» به تعبیر نویسنده آن در صدد اثبات این مدعا است که در

۱. Meta logic توصیف به فرامنطقی به این دلیل است که فرضیه یادشده به فلسفه منطق متعلق

است و نه دانش منطق.

کتب منطقی - از ترجمه کتاب ارسطو گرفته تا کتب منطقی اخیر - در سه امر یاد شده، اشتباه رخ داده است.

حکم به اشتباه منطق دانان در تاریخ منطق نگاری اسلامی، منطقاً از مقوله تبیین امر واقع - بنا به فرض وقوع - است و نه شناخت امر واقع. در آمیختن این دو مقام از مواضع مغالطی و آفات معرفتی است. مثال ساده آن، این است که بدگویی در خصوص کسی چنین گزارش شود که «او حسد می ورزد». حسد در واقع تبیین بدگویی است و نه توصیف صرف آنچه شنیده شده است.

ادعای «اشتباه کردن» نشان دادن علت وقوع امری در تاریخ منطق نگاری اسلامی است. اما آنچه به منزله دلیل چنین ادعایی بیان شده است، گزارش از اختلاف آراء برخی از منطق دانان در خصوص سه مساله یاد شده است. روشن است که اختلاف آراء و سر درگمی توصیفی است از آنچه واقع شده است، اما اینکه علت آن، اشتباه منطق دانان بوده است و یا نه، به مقام تبیین مربوط بوده و نیازمند احتجاج دیگر است.

نوشتار حاضر در صدد نشان دادن این است که اولاً گزارش نویسنده محترم، علی رغم اعتبار منطقی، قابل مناقشه است و ثانیاً این واقعیت تاریخی تبیین دیگری نیز دارد که در صورت موجه بودن آن، تبیین نویسنده «اسناد اشتباه»، را می توان از باب اخذ ما لیس بعله علة (دلیل انگاشتن امری که دلیل نیست) تلقی کرد.

۲ - ملاحظات انتقادی در گزارش تاریخی

صرف نظر از موارد قابل مناقشه در گزارش تاریخی نویسنده، مبهم انگاشتن در تحلیل منطق دانان مسلمان در تبیین محصل و غیر محصل در مفردات و قضایا - به نحو قضیه وجودی و نه کلی گزارش واقع بنیانه است. موارد قابل مناقشه عبارتند از:

۱- ۲) گزارش تاریخی به برخی از منابع چاپ شده و محدود محدود شده است. مدعایی چنین پر دامنه «اشتباه در کتب منطقی از ترجمه ارسطو گرفته تا کتب منطقی اخیر» باید بر گزارش فراگیر سیر تاریخی مسأله از ارسطو تا کنون مستند باشد؛ به گونه ای که برای نیمه هر سده حداقل یک کتاب منطقی مورد بررسی و استناد قرار گرفته شود. به عنوان مثال، در گزارش یاد شده، نامی از اثری متعلق به قبل از فارابی (ح ۲۶۲ - ۳۳۹ ق.) به میان نیامده

است. از زمان اخوان الصفا تا ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸) نیز سخنی گزارش نشده است، در حالی که اخوان الصفا (ح ۳۶۰ - ۴۲۱) دیدگاهی مخالف با ادعای نویسنده دارند. پس از ابن سینا نیز منطق دانان معروفی وجود دارند که یادی از آنها به میان نیامده است؛ مانند بهمنیار (۳۸۰ - ۴۴۲ ق)، لوگری (شاگرد بهمنیار)، غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵)، ابوبرکات بغدادی (ح ۴۶۸ - ح ۵۶۶ ق)، ابن باجه اندلسی (ح ۴۸۳ - ۵۳۳)، ابن سهلان ساوی (ح ۵۰۴ - ۵۶۷). ابن فندوق بیهقی (ح ۵۶۵ ق)، فخر رازی (۵۴۱ - ۶۰۶ ق)، سهروردی (ح ۵۵۰ - ۵۸۷)، افضل الدین خونجی صاحب کشف الاسرار (۵۹۰ - ۶۴۶) و ...

اعراض از برخی از آثار منطقی به اعتبار روشی مقاله سخت لطمه زده است، مانند کتاب شرح العبارة ارسطو از فارابی که اهمیت آن را در همین نوشتار بیان خواهیم کرد و مانند آثار نقدی که مسائل یاد شده را قبل از نویسنده محترم مورد نقادی وافر قرار داده‌اند کسانی چون سهروردی در منطق المطارجات و المشارعات و کاتبی قزوینی (۶۱۷ - ۶۷۵) در المنصص فی شرح الملخص.

۲-۲) چنین تلقی شده است که مقسم محصل و غیر محصل «لفظ» است، در حالی که لفظ از حیث حکایت از معنابه محصل و غیر محصل تقسیم می‌شود. به عبارت دیگر، انقسام لفظ به این دو قسم به تبع انقسام مفهوم است، مانند جزئی و کلی بودن لفظ. مفهوم یا محصل است و یا غیر محصل، چه اینکه آن مفهوم، مدلول اسم باشد یا کلمه (فعل). بر این مبنا، حصر توجه به پیشوند نفی در تعریف غیر محصل روا نیست بلکه خروج از مساله مورد نزاع است، زیرا نزاع در تعریف مفهوم غیر محصل است.

۲-۳) نویسنده محترم با نقل عبارتی از کتاب العبارة فارابی «اسم... فقط هنگامی که با حرف سلب یعنی «لا» ترکیب شود و به صورت یک لفظ واحد در آید، غیر محصل خواهد بود (المنطقیات ۱/ ۸۵-۸۶) و با توضیح اینکه کلمه «انها» در تعبیر فارابی افاده حصر می‌کند و یا حداقل تأکید، نتیجه می‌گیرد: «فارابی نمی‌گوید غیر محصل آن است که معنای عدمی داشته باشد» (ص ۸۷).

بین مقدمه و نتیجه در استنباط یاد شده ارتباط منطقی وجود ندارد، زیرا مقدمه به مقام لفظ متعلق است و نتیجه به مقام مفهوم. بنابراین منافاتی ندارد که کسی اسم غیر محصل را منحصرأ مرکب از لا بداند و مفهوم غیر محصل را عدمی تلقی کند. ایهام انفصالی که در بیان یاد شده

آمده است، ناشی از در آمیختن اسم و مسمی است. به علاوه مرکب از «لا» بودن ممکن است ظاهری باشد مانند لا انسان و می تواند تقدیری باشد مانند اعمی. البته موضع دقیق فارابی بر این مساله در شرح العبارة ارسطو آمده است که مورد بحث قرار خواهد گرفت. این رساله، متأسفانه از منابع مقاله یاد شده قرار نگرفته است.

۴ - ۲) گفته شده است، ترجمه اسحق از واژه *aopiorov* «اُاسبتن» به غیر محصل اشتباه است زیرا این واژه به معنای نامحدود یا نامحدود است. (ص ۹۸) و در موضع دیگر به معنای دوّم حصر توجه شده است: غیر محصر، (ص ۹۸ پ ۱). به نظر نگارنده این سطور ترجمه اسحق دقیق است زیرا محصل و غیر محصل مانند خود واژه *aopiorov* یونانی (16a32) و نیز مانند معادل انگلیسی آن در دو ترجمه دقیق کتاب العبارة *indefinite* (کوک، 116؛ اکریل، 44) دارای ابهام است. این واژه با واژه آپایرون آناکسیماندروس قابل مقایسه است که عده‌ای آن را به معنای نامحدود (به معنای کمی) گرفتند و عده‌ای آن را به معنای عدم تعیین ماهوی دانستند (کاپلستون) تحصل اعم از تحصل مفهومی و مصداقی (وجودی) است. نویسندگان برده است که مراد مترجمان تحصل مصداقی است بلکه همان گونه که بدوی متذکر شده است غیر محصل در اینجا به معنای نامحدود است (ص ۶۱).

۳ - ملاحظات تکمیلی

گزارش نویسنده از آراء مورد اشاره در تحلیل محصل و غیر محصل و مسائل تابع آن جز در خصوص فارابی منطبق بر واقع است. اما آنچه در این گزارش غایب است، اشاره به برخی از منطق دانان مهم در تاریخ منطق نگاری است. به همین دلیل بر گزارش یاد شده می توان افزود:

ارسطو در آغاز کتاب العبارة پس از تعریف اسم به بیان اسم غیر محصل پرداخته است، همان گونه که پس از تعریف کلمه، به بیان کلمه غیر محصل پرداخته است:

«اما لا انسان» نه اسم است و نه اسم شایسته‌ای برای آن وضع شده است. چرا که آن را نه می توان قول نامید و نه می توان سالبه خواند. بنابراین باید اسم غیر محصل نامید. (32 - 16a30) ... اما «لا صحّ» و «مرّض» را کلمه نمی نامم. چرا که آن اگر چه مانند کلمه است... اما برای چنین مفاهیمی نامی وضع نشده است. پس باید آن را کلمه غیر محصل نامید. (15 - 16b12)».

شارحان ارسطو در تبیین مفاد و مدلول اسم غیر محصل اختلاف کرده‌اند. اجماع متقدمان، سازگار با بیان ارسطو این است که اسم غیر محصل دلالت می‌کند بر هر امری جز مصادیق اسم محصل که از طریق ادات سلب «لا» آن به غیر محصل تبدیل شده است. ارسطو تصریح دارد که اسم و کلمه غیر محصل همان گونه که بر موجودات اطلاق می‌شوند بر اموری که موجود نیستند نیز به همان صورت اطلاق می‌شوند (15- 16b12). فارابی از شارحان متقدم گزارش می‌کند که «اسم غیر محصل مانند «لا انسان» بر همه اموری که انسان نیستند دلالت می‌کند. اعم از اموری که هستند (مانند آهو، سنگ و ...) و اموری که نیستند مانند سیمرخ، دریای جیوه و ... (المنطقیات، ج ۲، ص ۲۷).

مفاد اسم غیر محصل بر این مبنا متمم مجموعه اسم محصل است. این تفسیر با عبارتهای ارسطو در العبارة، به ویژه مثال وی، کاملاً سازگار است. به همین دلیل، علی رغم مخالفت قاطع فارابی با چنین تفسیری، برخی از گزارش نویسان منطق ارسطویی پس از فارابی تفسیر شارحان متقدم را پذیرفتند. اخوان الصفاء به عنوان مثال، در بحث از تأویل ناپذیری قضیه - که آن را شرط صدق و کذب پذیری می‌دانند - می‌گویند: «باید دانست که سور، تحصیل بخش صفات (محمول) نسبت به موصوفات (موضوع) است و همچنین نیاز به این است که موصوف با صفات معلوم و معروفی تحصیل داشته باشد، چرا که اگر موصوف به اسم خاصی معروف نباشد، صدق و کذب قضیه در آن آشکار نیست. مانند «غیر انسان حیوان است»، و غیر زید کاتب است و «ما سواى حیوان جواهر غیر زنده‌اند» و ... امثال این الفاظ که اسم هستند برای اعیان غیر معروف بلکه مشترک هستند برای هر چیزی جز این شیء که مستثنی شده است. (ص ۴۱۷)

اخوان الصفا به تصریح تفسیر شارحان اولیه را می‌پذیرد و نکته دیگری بر آن می‌افزاید که از طرفی بُعد اختلاف وی با فارابی را نشان می‌دهد و از طرف دیگر یکی از مبانی فرضیه‌ای را که در مقام تبیین ارائه خواهیم کرد به دست می‌دهد: بین انسان و «لا انسان» فرق مهم دیگری وجود دارد. «انسان» مفهومی کلی و مشترک معنوی بین مصادیق آن است، در حالی که «لا انسان» اسمی است مشترک بین مصادیقی که بر آنها اطلاق می‌شود و نه معنای مشترک. تأویل پذیری بودن قضایای مشتمل بر اسم غیر محصل و به این ترتیب صدق و کذب ناپذیری آنها از دیگر نکات مهم تحلیل اخوان الصفا است که در فرضیه ما مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

غالب متأخران رأی شارحان متقدم را اخذ کرده‌اند. این تلقی نزد منطق دانان سنتی مغرب زمین نیز رواج داشت. بر همین تلقی است که کانت در خصوص حکم معدوله^(۱) می‌گوید: «این داورها در رابطه با مصداق^(۲) پایان ناپذیرند» (کانت، ۱۵۳) و لذا قضیه معدوله را قسم سوّمی از قضایا از حیث کیفیت می‌داند. بنابراین اجماع شارحان و پیروان ارسطو خلاف فهم فارابی از بیان وی است. آیا فارابی در فهم خود دچار سهو شده است؟ فارابی با تصریح به اینکه تفسیر آنها با ظاهر عبارتهای ارسطو در کتاب العبارة به طور کامل سازگار است به مخالفت جدّی با آن پرداخته و ترجیح داده است که تفسیر جدیدی ارائه دهد. این موضع فارابی علتی دارد و دلیلی. علت آن را در بحث تبیینی خواهیم آورد و دلیل آن را خود فارابی توضیح داده است. روش فارابی، اساساً روش سمانتیکی (علم الدلالة) جدید است. وی با مراجعه به همه آثار ارسطو و با اخذ تمام مفاهیم مرتبط با مفهوم غیر محصل، سعی می‌کند اولاً ناسازگاری ظاهری بین تعابیر وی را نشان دهد و آنگاه بر اساس میدان معنا شناختی ارسطویی معما را حل کرده و تفسیر خود را به کرسی اثبات بنشانند.

ارسطو در غالب آثار خود در باره اسم غیر محصل و مفاهیم وابسته به آن سخنی گفته است: مقولات، مواضع متعدد در العبارة، آنالو طیقای اولی، طبیعیات، ما بعد الطبیعه و ... برخی از عبارتهای ارسطو در ظاهر ناسازگار هستند. به عنوان مثال دو جمله از کتاب العبارة وی قابل توجه است:

(۱) ...و ذالک انه تقال علی شی من الاشياء موجوداً کان أو غیر موجود علی مثال واحد (16b15-16)

(۲) ... «لأن الاسم غیر المحصل أيضاً انما یدل من وجه علی شیء واحد...» (10 - 19b7)

دقت قابل تحسین فارابی در فهم مراد ارسطو، این است که خود را بر خلاف شارحان متقدم به موضع خاصی از عبارتهای معلم اول محدود نمی‌کند، بلکه با ارجاع به همه مواضعی که ارسطو در این خصوص سخن گفته، سعی دارد تفسیری سازگار از همه سخنان وی ارائه کند. فارابی تحلیل خویش را در ذیل جمله (۱) یاد شده از کتاب العبارة ارسطو آورده است. این جمله همان است که گمان شده است از ترجمه اسحق افتاده است (بدوی، ص ۶۱ پاورقی و

1. Unendliche Urteile

2. umfang

مشائی، ص ۹۶). ترجمه‌ای که فارابی آن را مبنای شرح خود قرار داده است، چنین عبارتی را دارا است. شارحان جمله (۱) را چنین تفسیر کرده‌اند که اسم غیر محصل بر هر چیزی اطلاق می‌شود چه اینکه آن چیز موجود باشد و یا موجود نباشد. اما از نظر فارابی مراد ارسطو این است که هر یک از اسم و کلمه غیر محصل بر چیزی دلالت می‌کند. چه اینکه به نحو ایجابی باشند یا سلبی. یعنی در حال سلب و ایجاب به نحو واحد [علی مثال واحد] بر مدلول خود دلالت می‌کنند (ج ۲، ص ۲۷). مراد از امری که اسم و کلمه غیر محصل، چه در حال سلب و چه در حال ایجاب، بر آن دلالت می‌کند، چیست؟

فارابی پاسخ می‌دهد: «معنایی که هر یک از اسم غیر محصل و کلمه غیر محصل بر آن دلالت می‌کند، عدمی است که ارسطو آن را در کتاب مقولات [12a26-35] آن را بیان کرده است که عبارت است از «نبود چیزی در موضوعی که شأن آن داشتن آن چیز است». چرا که عدم گاهی از موضوع سلب می‌شود و گاهی بر آن ایجاب می‌شود. مانند لا بصیر» و «لا يبصر» که اولی اسم غیر محصل است و دومی کلمه غیر محصل اولی بر چیزی دلالت می‌کند که اعمی بر آن دلالت می‌کند و دومی نیز بر مدلول «یعمی» دلالت می‌کند. هر دو اینها گاهی به نحو سلبی بر شیء حمل می‌شوند و گاهی به نحو ایجابی، بدون فرق. مانند «زید اعمی»، «زید یعمی» و «زید یوجد اعمی» و «زید لیس یعمی».

چنین عدمی در واقع چیزی از امور است. اما غیر محصل نامیدن آن به این دلیل است که عدم طبیعت و ذاتی نیست بر خلاف ملکه. بنابراین خود به خود تحصلی ندارد، اما از طریق اضافه شدن به ملکه و یا موضوع می‌تواند تحصیل یافته و چیزی از چیزها بشود. (ج ۲، ص ۲۸)

فارابی، همچنین به عبارتهای (19b23 - 24) العبارة ارجاع می‌دهد که ارسطو در بیان مناسبت قضایای بسیطه و معدولات آورده است: «..اثنان منها یكون حالهما فی المنزلة عند الايجاب و اسلب کمال العد میتین عند هما».

فارابی در ذیل این عبارت گوید: مراد ارسطو از دو قسم قضیه که به لحاظ ایجاب و سلب مانند دو قضیه عدمیه هستند، دو قضیه معدوله است و لذا با توجه به اینکه در قضیه عدمی محمول اخسّ ضدین است، می‌توان استنباط کرد که در معدوله، محمول عدم ملکه است (ج ۲، ص ۱۱۴)

فارابی، به عبارتهایی از کتاب متافیزیک ارجاع می‌دهد، مواضعی که وی در باره ملکه *héxis*

بر نقدان sterésis، (36 - 1022b22) بحث کرده است (ترجمه شرف ص ۱۷۵ و ۱۷۴). وی همچنین به عبارتهای پایانی مقاله نخست آنالوطیقای اولی ارجاع می‌دهد که ظاهراً «مرادش» حدود محدود و غیر محدود در اقیسه» است (25 - 52a15) فارابی با ارجاع به همه سخنان ارسطو، چنین نتیجه گرفته است که همه سخنان وی به نحو سازگار دلالت می‌کند بر اینکه مراد وی از غیر محصل در مقابل ملکه است و لذا روشن نیست که شارحان به چه انگیزه‌ای به تفسیری ناسازگار با مجموعه عبارتهای وی دست زده‌اند، در حالی که این تفسیر ما با حقیقت نیز سازگار است» (ج ۲ ص ۲۹)

شارحان متقدم نیز ممکن است از انگیزه فارابی بپرسند که چگونه تفسیری ناسازگار با بیان صریح ارسطو در (16a30 - 16b16) ارائه می‌کند؟ انگیزه وی، هر چه باشد، این نکته مسلم است که بر خلاف تصور نویسنده محترم فارابی و منطق دانان مسلمان دچار اشتباه در فهم عبارت ارسطو نشده‌اند بلکه اقتضای تفسیر سازگار با نظام فلسفی - منطقی ارسطو را در این یافته‌اند که از ظاهر عبارت (16a30 - 16b16) فراتر روند و با قرائت جدیدی از عبارتهای وی غیر محصل را به معنای عدم ملکه بگیرند و این سر نخ اصلی سر در گمی نزد متأخران است. قبل از پرداختن به تبیین علی تلاش فارابی، نکته‌ای دیگر در ملاحظات تکمیلی قابل اشاره است: برخی از ارسطو شناسان معاصر در ذیل عبارت وی «چرا که آن [لا انسان] رانه می‌توان قول نامید و نه می‌توان سالبه خواند (16a30) گفته‌اند: چرا نتوان چنین تعبیری را قول (عبارت / Phrase) دانست (اکریل 116)؟ ابن سینا نیز چنین ملاحظه انتقادی را مطرح کرده است. وی با مقایسه «لا انسان» و «زید لا» بر آن است که «لا انسان» لفظ مرکب ناقص (قول ناقص) است (الاشارات، ص ۴).

ابن سینا، در کتاب العبارة منطق شفا با ارجاع به عبارت ارسطو (16b15) به تصریح با شرح فارابی مخالفت کرده و مبنای شارحان پیشین را قبول می‌کند که سازگار با عبارت (16a30) است (الشفاء، ص ۸۲). داوری بین فارابی و ابن سینا در این مسأله یکی از مباحث آثار منطقی متأخر، به ویژه منطق نگاریهای دور بخشی است. (فرامرز قراملکی، تحلیل قضایا، ص ۴۰۷ - ۴۱۵)

۴ - فرضیه‌ای برای تبیین

دلیل فارابی بر نو آوری وی در فهم عبارت ارسطو به تفصیل بیان شد، اما علت آن چیست؟ آیا اشتباه وی سبب چنین امری شده است آن گونه که نویسندگان برده است یا سبب دیگری وجود دارد؟

بر اساس این پیش فرض که فارابی بر تأویل خویش از عبارت ارسطو و سازگاری تفسیر متداول با ظاهر عبارت وی وقوف داشته است، پاسخ این است که فارابی صرفاً برای حفظ تمامیت منطق ارسطویی و جلوگیری از رخنه و خلل در نظام آن چنین اقدامی کرده است. توضیح مطلب محتاج چند مقدمه است.

مقدمه اول، منطق ارسطو مسبوق به دو نوع مدخل است: مدخل که در تدوین اولیه آثار منطقی ارسطو در دوره بیزانسی (ح ۳۳۰ - ۳۹۵ م.) قرار داده شد (مقولات دهگانه) و مدخلی که به وسیله فورفور یوس صوری (۲۳۲/۳ - پس از ۳۰۱ م) تدوین و صورت بندی گردید (کلیات پنجگانه) منطق ارسطویی، به لحاظ بنیان معرفت شناختی و به تعبیر کانتی «استعلایی»، بر مقولات دهگانه و کلیات پنجگانه استوار شده است. در خصوص مدخل نخست بین شارحان منتقدان ارسطو اختلاف نظر وجود دارد. ابن سینا بر آن است که مقولات مسائل منطقی نیستند (الاشارات، ص ۱۰) و خواجه طوسی بحث از آنها را به منزله مبادی منطق ضروری می‌داند (شرح الاشارات، ص ۸۳ - ۸۴) داوری بین بوعلی و خواجه طوسی هر چه باشد (فرامرز قراملکی، الاشارات ... ص ۳۸ - ۵۰) نسبت به این حقیقت یکسان است که مقولات دهگانه مانند کلیات پنجگانه مبانی منطق ارسطویی است و نسبت به قوانین منطقی جنبه استعلایی - به مفهوم کانتی - دارد.

مقدمات قیاس ارسطویی در نهایت به دو حد یا طرف - موضوع و محمول - تحلیل می‌شوند. موضوع یکی از ماهیات دهگانه است و محمول در نسبت با آن یکی از مفاهیم پنجگانه است. هر محمولی که منطق ارسطویی ناظر به آن است. انحصاراً یکی از مفاهیم پنجگانه است.

اسم غیر محصل، آن گونه که در عبارت (16a30) ارسطو آمده است، مانند لا انسان، مهمان نا خوانده‌ای است که در هیچ جای منطق ارسطویی جایی برای آن نیست. لا انسان چه نوع مفهومی است؟ در چه مقوله‌ای است و اطلاق آن بر مصادیق کدامیک از کلیات ایساغوجی

است؟ پرسشهایی از این قبیل، بی پاسخ اند، زیرا مفاهیم ارسطویی، مشترک معنوی اند و نظریه کلی طبیعی اساس منطق ماهیات او است در حالی که لا انسان کلی طبیعی است و نه اساساً مشترک معنوی. به تعبیر اخوان الصفا، «لا انسان» مشترک لفظی است. به تعبیر دیگر، لا انسان تنها جنبه اشاره‌ای refrentional دارد و نه توصیفی. ورود آن به منطق به منزله رخنه‌ای است در اساس منطق مفاهیم و منطق ماهیات. با ورود آن به منطق، باید منطق ناظر به مصادیق و مجموعه‌ها تأسیس کرد.

فارابی، همه این آثار ویرانگر را می‌دیده است و در صدد چاره بر آمده است. چاره‌ای که او اندیشید این بود که با تحلیلی بتواند مفاهیم غیر محصل را به مفاهیم محصل ارجاع دهد و لذا «لا انسان» را نادیده گرفت و به جای آن از لا بصیر سخن گفت که همان اعمی است و از عوارض حیوان به شمار می‌رود (یکی از کلیات خمس). فارابی به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که بالاخره منطق ارسطویی قضیه‌ای که اجزاء آن «لا انسان» باشد چه تحلیلی دارد؟

پاسخ این سؤال را اخوان الصفا ارائه کرده‌اند: «چنین قضایایی به دلیل فقدان معنای محصل و نیز به جهت تأویل پذیری اساساً از منطق خارج می‌شوند.

بنابراین یا اسم غیر محصل همان عدم در مقابل ملکه است که در این صورت معدولة همان عدمیه است (تفسیر فارابی) و یا اسم غیر محصل قضیه را از معنای محصل تهی می‌سازد (تفسیر اخوان الصفا) متأخران بر فارابی که با تفسیر وی مخالف شده‌اند و رأی اخوان الصفا را نیز نپذیرفتند، در نهایت - در قرن هفتم هجری - مجبور شده‌اند در کنار ایساغوجی، مبحث نسبت‌های چهارگانه را نیز طرح کنند که ناظر به مصادیق و مجموعه‌ها است.

با چنین فرضیه‌ای - حفظ نظام منطق ماهیات - می‌توان مخالفت فارابی را با اجماع شارحان اولیه بر نبوغ و درک عمیق وی از دستگاه منطق ارسطویی حمل کرد و ساحت پیشینیان را از اشتباه ناشی از سهل انگاری مبرا دانست. البته اگر چه اقدام فارابی با دنیای معرفتی او کاملاً سازگار بوده است اما منطق دانان متأخر را در دستیابی به منطق مجموعه‌ها مانع شده است.

منابع

ابن سینا، الشفا، (۳) العبارة، تصدیر و مراجعة ابراهیم مذکور، قاهره، بی تا.
همو، الاشارات والتنبیها، تصیح محمود شهابی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۹. ش.

- اخوان الصفا، الرسائل، مرکز النشر، قم، ۱۴۰۵ ق، ۴ ج، ج ۱.
- ارسطو، متافیزیک، ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۶.
- بدوی عبدالرحمن، منطق ارسطو، بیروت، دارالقلم، ۱۹۸۰ م.
- طوسی خواجه نصیرالدین. حل معضلات الاشارات، شرح اشارات، تهران، ۱۴۰۳ ق. ج ۱
- فارابی ابو نصر. المنطقیات، تصحیح محمد تقی دانش پژوه، قم، ۱۴۰۹ ق.
- فرامرزی قراملکی احد. «الاشارات والتنبیهات سر آغاز منطق دو بخش»، آینه پژوهش ش ۲۴، ۱۳۷۳.
- همو، تحلیل قضایا، پایان نامه تحصیلات دکتری، راهنمایی دکتر ضیاء موحد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۱، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، انتشارات علمی فرهنگی.
- کانت ایمانوئل، سنجش خرد ناب، ترجمه میر شمس الدین ادیب سلطانی، (مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲)، ص ۱۵۳
- مشائی محمد رضا (شهاب)، «قضیه معدوله و محصله». مقالات و بررسیها، دفتر ۶۱، تابستان ۷۶.

Aristotle, on interpretation, trans. by H. P. Cooke & H. Tredennick, London, 1995.

Akrill T.L, ARISTOTLES Categories & De Interpretation, Oxford, 1990.